*مطالعات تاریخ اسلام*
*سال دوازدهم/ شمارهٔ ۴۵/ تابستان ۱۳۹۹*

# بازشناسی منطق عملی معارف‌پروران بخارایی (مطالعهٔ موردی؛ تفکر سیاسی احمد دانش)

سیده فهیمه ابراهیمی[۱]

**چکیده:** روشنفکران امارت بخارا که همچون همهٔ همتایان ماوراءالنهری خود «جدیدی» نام داشتند، شالوده و بنیان فکری خود را بر آرا و آثار احمد دانش بخارایی استوار ساخته و او را پدر جریان ترقی‌پروری می‌خواندند. در این نوشتار به منظور بازشناسی منطق عملی اندیشهٔ آنها، با بهره‌گیری از جستار روشی چهار مرحله‌ای توماس اسپریگنز (مشاهدهٔ بحران، تشخیص درد، جامعهٔ آرمانی، راه درمان) که بر فرایند شکل‌گیری اندیشهٔ متفکر سیاسی (نه صرفاً خودِ اندیشه) تمرکز دارد، این سؤال را پی گرفتیم که: اندیشهٔ سیاسی احمد دانش طی چه فرایندی بر مدار روشنفکری قرار گرفت و کنش او در این ساحت چگونه بود؟ مدعا و پاسخ آغازین این است که: تعلق دانش به عنوان یک اندیشمند بافراست به زیست بومی در آستانهٔ انحطاط و برخورد تجربیاتش باتکاپوهای اندیشمندان تاتار، اشغالگری روس‌ها در ماوراءالنهر و شکوه سرزمین آنها، در نهایت موجب شد تا آرای ترقی‌خواهانهٔ او تکامل یابد و با تکیه بر آن، ضمن تحلیل علل بی‌نظمی در جامعه، راهکاری را برای برون‌رفت از آن ارائه دهد.

**واژه‌های کلیدی:** احمد دانش، اسپریگنز، بخارا، روشنفکری، ماوراءالنهر.

۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه علامه طباطبائی sfebrahimi@atu.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۰۱ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۱/۳۰

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]
[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

# Understanding the Practical Logic of Transoxianan Intellectuals' Ideas (Case Study: Ahmad Danesh Bukhari's Political Ideas)

Seyyedeh Fahimeh Ebrahimi [1]

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

**Abstract:** Transoxianan intellectuals, who are called the "Jadidi," laid the foundation on their thoughts on ideas and works of Ahmad Danesh Bukhari, calling him the father of progressive movement in their land. In this paper, in order to understand the practical logic of their thinking, we uses the four-step approach of Thomas Sprigens (crisis observation, pain recognition, ideal society and treatment), that focuses on the process of forming a political thought, not just the thought itself. The main question is that, "In what process Ahmad Danesh's political thought established itself in the intellectual circle, and what his role in this area was?" The preliminary answer is that "he (as a thinker) belongs to a land on the verge of decline and dealing with his experiences with Tatar intellectuals, the occupation of Transoxiana by the Russians, and the glory of their land. These eventually led to his evolving ideas, based on which, he propose a way for improvement by analyzing the causes of disorder in society.

**Keywords**: Ahmad Danesh, Sprigens, Bukhara, Enlightenment, Transoxiana.

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

1 Assistant Professor, Department of History, Allameh Tabatabaei University sfebrahimi@atu.ac.ir

**مقدمه**

در مطالعهٔ تاریخ اندیشه در ماوراءالنهر قرن سیزده قمری، بی‌شک یکی از تأثیرگذارترین و پیشروترین چهره‌های ماندگار، احمد دانش بخارایی است. تکاپوهای نوگرایانهٔ او در فضای پُر رخوت و در عین حال در آستانهٔ تحول این قرن، همواره مورد ستایش فرزندان معنوی‌اش در بخارا بوده و مطالعهٔ آثارش به مثابه نقطهٔ عطف حیاتشان به شمار آمده است (عینی، ۱۳۸۱: ۲۰). منظومهٔ دانشی و اندیشه‌ای این متفکر حوزه‌های گسترده‌ای از ادبیات، سیاست، موسیقی، تاریخ، نجوم و ریاضی را در برمی‌گیرد. البته این تنوع و دامنهٔ وسیع، به دلیل غلبهٔ وجه سیاسی و اجتماعی این اندیشمند همواره در سایه قرار گرفته و آنچه غالب آمده، تحلیل اندیشه‌های او به مثابه یک نخبه و اندیشمند نوگرا بوده است. در رویکردی جزئی‌نگرانه این ساحت نیز با ابهامات و مسائل ناگشودهٔ بسیاری همراه است که فهم آنها در تبیین فضای اندیشه‌ای زمانه و زیست‌بوم احمددانش بسیار راهگشاست. از این میان، شاید مهم‌ترین مسئله و ابهام مربوط به فرایند اندیشه‌ورزی اندیشمند، یعنی روندی است که در نهایت موجب شده تا او در چنان زمان و مکانی در جایگاه یک رهبر روشنفکر قرار بگیرد.

در جست‌وجوی الگویی نظری برای فهم این ابهام، رویکردی را که توماس اسپریگنز در کتاب *فهم نظریه‌های سیاسی* مطرح کرده است، مناسب یافتیم؛ زیرا منطق درونی یا عملی اسپریگنز برای بیان چگونگی فرایند شکل‌گیری اندیشهٔ سیاسی است. از نظر او، مراحلی که هر متفکر سیاسی برای ارائهٔ اندیشه‌اش می‌پیماید، عبارت است از: مشاهدهٔ بحران و بی‌نظمی، تشخیص درد، بازسازی خیالی دنیای سیاسی در ذهن و ارائهٔ راه حل (اسپریگنز، ۱۳۷۷). تشخیص فرایندگفته‌شده (چهار مرحلهٔ اسپریگنز)، در میان آثار قلمی روشنفکران ابتدای قرن چهارده قمری بخارا (شاگردان احمد دانش) به وضوح قابل ردیابی است و نکتهٔ بسیار جالب این است که آشنایی آنها با احمد دانش و آثار او، در هر یک از این مراحل از جایگاه قابل توجهی برخوردار است. البته مسئله‌ای که در این میان ذهن را به تکاپو وامی‌دارد، آن است که اگر روشنفکران بخارایی با اندیشه‌های احمد دانش بحران را درک کرده و قدم به قدم پیش رفته‌اند، تفکر سیاسی خودِ او طی چه فرایندی بر مدار

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

ترقی‌خواهی قرار گرفت و کنش او در این ساحت چگونه بود؟ مدعا و پاسخ آغازینی که جست‌وجو را با آن آغاز کردیم این است که: تعلق دانش به عنوان یک اندیشمند بافراست به زیست بومی در آستانهٔ انحطاط و برخورد تجربیاتش با تکاپوهای اندیشمندان تاتار، اشغالگری روس‌ها در ماوراءالنهر و شکوه سرزمین آنها، در نهایت موجب شد تا آرای ترقی‌خواهانهٔ او تکامل یابد و با تکیه بر آن، ضمن تحلیل علل بی‌نظمی در جامعه، راهکاری را برای برون‌رفت از آن عرضه کند.

با وجود جایگاه ویژهٔ این عالم بخارایی و آثار ارزشمندی که او را بحق برکشیده و چند درجه از اندیشمندان هم‌نسلش و پس از او برتر ساخته، تتبعات صورت گرفته دربارهٔ او بسیار کلی بوده و کمتر آثار او به صورت موضوعی و با جزئیات مورد تحلیل روش‌مند قرار گرفته است. یکی از اندک مقالات ارزشمندی که نظرات اجتهادی او را از میان آثارش بیرون کشیده، اثر «پائلو سارتوری»[1] است که به شیوهٔ جدیدی آثار دانش را کاویده و آرای او را در موضوع خاصی (اجتهاد نظری) مورد بررسی قرار داده است. در دیگر تحقیقات، از جمله مدخل ارزشمند «روشنفکری» (مرشدلو، ۱۳۹۴: ۶۱۷/۲۰-۶۲۳) و یا اثر درخور اعتنای ادیب خالد با عنوان *جدیدیه در آسیای مرکزی* و اثر ریچارد پیرس به نام *آسیای مرکزی در دورهٔ تزاری* و ادوارد آلورث با عنوان *آسیای مرکزی*، تنها کلیاتی از آثار و شخصیت او مورد بررسی قرار گرفته است. تلاش نگارنده در نوشتار حاضر این بود تا نگاهی جزئی‌نگرانه بر وجوهی از آثار این اندیشمند داشته باشد و ساحتی متفاوت از روند اندیشه‌ورزی او را بیابد؛ چنین رویکری تا حد زیادی بدیع است.

### ۱. گذری بر زیست فردی، اجتماعی و سیاسی احمد دانش

احمد مخدوم‌بن میربن یوسف حنفی صدیقی بخارایی ملقب به «احمد دانش» یا «احمد کلّه» در سال ۱۸۲۶م/ ۱۲۴۲ق. در بخارا به دنیا آمد. می‌دانیم که تحصیل در مکتب و مدرسه او را قانع نکرد؛ لذا بیرون از برنامه‌های درسی مدرسه، از روی آثار عالمان بزرگ فارس، تاجیک و غرب علم طبیعیات، ریاضیات، نجوم، هیئت، تاریخ، فلسفه و ادبیات را آموخت. البته خبری از اساتید و آموزگاران او نداریم (فرمهینی فراهانی، ۱۳۸۶: ۱۲۵). به

1 Paolo Sartori(2016),"Ijtihād in Bukhara: Central Asian Jadidism and Local Genealogies of Cultural Change", *journal of economic and social history of the orient*, Vol.59, Brill,pp.193-236.

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

نظر می‌رسد عدم اقبال او از ساختار جاری آموزشی، گرچه تا حدودی برگرفته از تجربهٔ زیستهٔ خود او در مدارس[۱] بود، اما فضای انتقادی شکل گرفته توسط اندیشمندان تاتار در بخارا نیز نقش مهمی در آن داشته است.

آوازهٔ مهارت او در خطاطی و نگارگری موجب شد تا امیر نصرالله منغیتی (۱۲۴۲–۱۲۷۷ق) در سال ۱۲۶۶ق. او را به عنوان کاتب دربار به کار گمارد. از این زمان او از نزدیک درگیر شئون سیاسی گشت و نخستین مأموریت به روسیه (۱۲۷۴ق) نیز در همین دوران محقق شد. پس از مشاهدهٔ شکوه امپراتوری و هم‌محضری با علمای تاتار به این اندیشه افتاد تا در حکومت امیر نیز نظمی ایجاد کند ، اما در این راه هیچ همراهی نیافت (عینی، ۱۳۶۲: ۴۳۳). پس از درگذشت امیر نصرالله، «امیر مظفر» (۱۲۷۷–۱۳۰۲ق) بر تخت امارت نشست و دانش را به دلیل تبحر در علم نجوم به عنوان منجم به خدمت گرفت. پس از تحولات سال ۱۲۸۵ (شکست نظامی در برابر روسیه)، امیربه منظور برقراری روابط اقتصادی و سیاسی، هیئتی را به دربار الکساندر دوم (حک: ۱۲۷۱–۱۲۹۸ق) اعزام کرد که در این میان دانش نیز حضور داشت (Рачьов, 1959: 182). او پس از بازگشت از این سفر عنوان «اوراقی» را از امیر گرفت و مقامی بلند به او پیشنهاد شد که البته نپذیرفت (صدر ضیاء، ۱۳۸۰: ۳۰۱؛ آتشین‌جان، ۱۳۸۰: ۴۰۶).

سومین سفر به روسیه در حالی رخ داد که امارت بخارا تمامی ویژگی‌های یک مستعمره را یافته و پیشرفت‌های روسیه نیز افزون شده بود. او در نتیجهٔ مشاهدهٔ قدرت بازوی معجزه‌آفرین اندیشمندان روس و آشنایی با اندیشه‌های‌سوسیالیسم‌آرمانی متفکران روسی، به زندگی در نوعی چارچوب اجتماعی– اقتصادی توجه یافت (معتمدنژاد، ۱۳۹۰: ۳۸). امیر که پیشنهادات و دیدگاه‌های دانش در قالب اندرزنامه (رساله‌ای در نظم تمدن و تعاون) را تهدیدی برای حکومت خود می‌دانست، تصمیم گرفت او را از پایتخت دور کند و به این منظور او را به عنوان مشاور قاضی به نواحی دوردست فرستاد. پس از درگذشت امیر مظفر، دانش از سمت خود استعفا داد وبه بخارا بازگشت و در زمان حکومت امیر

۱ او در نقد اوضاع مدارس گفته است در کتابخانهٔ ما غیر پنج، شش جزو اجزای نجومی عاریه از عربی و فارسی کتابی نبوده است. نه از لغت و اصطلاح، نه از بدایع و کلام (دانش، ۱۹۸۸: ۶۳). عبدالرئوف فطرت هم در این باره گفته است در خانات کتابخانه هم یافت می‌شد، اما همهٔ کتاب‌های آن را علما برای مطالعه برده و مال خود کردند (فطرت، ۱۳۹۰: ۴۱-۴۲).

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

عبدالاحد (۱۲۷۱–۱۳۲۸ق) به تعبیر عینی «به طرز نفقه کتابخانه‌داری مدرسهٔ جعفر خواجه به او داده شد» (عینی، ۱۳۶۲: ۴۳۳). کانون کوچک ترقی‌خواهی که در منزل او شکل گرفته بود، مربوط به همین ایام است. در آمدوشد پیوستهٔ همفکران و هم‌قدمان این محافل، نقد جامعهٔ بخارا و یافتن راه‌های برون‌رفت از شرایط بحران‌زدهٔ آن و تبادل اندیشه‌های نو در جریان بود (مسلمانیان قبادیانی، ۱۳۸۳: ۱۳؛ عینی، همان).

تعامل دانش به عنوان یک عالم با طایفهٔقدرتمند علمای بخاراکه علاوه بر تعلق به طبقهٔ درباریان، در شئون مختلف حیات اجتماعی نفوذ کامل داشتند (ر.ک. عینی، ۱۳۸۱: ۹۵)، یکی از مسائل تأثیرگذار بر زندگی اوست. آنها که به قول عینی ضمن مداخله در همهٔ امور امارت از تاریخ عالم، سیاسیات دنیا، تدبیر منزل، تربیت اولاد و مدنیت اسلام و اروپا هیچ خبر نداشتند (همان، ۳۲)، احمد را کافر می‌خواندند و او را به دلیل آگاهی از نجوم و احوال آسمان (همچون خسوف و کسوف) جادوگر و فرزند شیطان خطاب می‌کردند (عینی، ۱۳۶۲: ۲۱۳). گرچه به نظر می‌رسد جامعیّت علمی دانش، او را از گزند منتقدان و حتی امیر دور می‌داشت، اما عینی گفته است: با وجود انتقادات تند، به خاطر تقدیر بلندش یا به صورت تصادفی از امیر مؤاخذهٔ سخت نمی‌دید. این در حالی بود که بسیاری از منتقدان از بیم مجازات امیر ترک دیار کرده، بعضی به تبعید عمر گذراندند، جان دادند و بعضی گوشه‌گیری اختیار و از مردم و اهل دربار قطع ارتباط کردند (عینی، ۱۹۸۱: ۹۹). دانش در واپسین سال‌های عمرش نیاز به تحولی بنیادین در جامعه را در رساله‌ای که خود نامی بر آن ننهاد، [۱] بیان داشت. پس از مرگ او پروردگان مکتبش با نام «معارف‌پروران» و «نواندیشان بخارا» تداوم‌بخش مرام فکری او شدند.

## ۲. بازشناسی منطق عملی دانش

### ۱-۲. مشاهدهٔ بحران

از دیدگاه اسپریگنز، نقطهٔ عزیمت متفکران سیاسی بحران‌هایی است که جامعه با آنها درگیر است و بیشتر آنها آثار خود را نیز در همین زمان نوشته‌اند (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۳۸–۳۹). از نظر او نخستین سؤال پژوهشگر برای دست یافتن به چگونگی شکل‌گیری

۱ بعدها رسالهٔ تاریخی نامیده شد.

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

اندیشهٔ متفکر این است که مشکل او چیست؟ چه چیزی او را برانگیخته تا تعمق و تفکر ذهنی را به صورت اندیشهٔ سیاسی منسجم و اساسی به رشتهٔ تحریر درآورد؟ چه نارسایی و بی‌نظمی مشخصی را می‌خواهد درمان کند (همان، ۵۵-۵۶). نکتهٔ بسیار مهم در منطق درونی یا عملی اسپریگنز این است که پا به پای متفکر پیش می‌رویم تا ببینیم در فرایند شکل‌گیری اندیشهٔ او چه اتفاقی افتاده و اندیشهٔ او چگونه شکل گرفته است. بنابراین پژوهشگر نه از نتیجه، بلکه از احساس مشخص سردرگمی و حیرتی که در ابتدا نظریه‌پرداز را به تفکر واداشته است، شروع می‌کند؛ یعنی نقطه‌ای که متفکر خود آغاز کرده است (همان، ۳۸).

در حیات احمد دانش مقاطع و بزنگاه‌هایی وجود داشت که در آن تصویر دنیای جدیدی در مقابل اندیشهٔ او خودنمایی می‌کرد و امکان قیاس بین آنچه «هست» و آنچه «می‌تواند باشد» را برای او فراهم می‌ساخت. اینجا درست همان نقطه‌ای است که او به تحیّر رسیده و بحران را فهم کرده است. البته بی‌شک عوامل متعدد درونی و بیرونی در فهم بحران که در یک فرایند دینامیک در طول حیات او تکامل و عمق یافته است، مؤثرند. این فرایند در حیات احمد دانش سه مقطع را در برمی‌گرفت.

**۱-۱-۲. سال‌های علم‌آموزی؛ علمای نواندیش تاتار و درک تنزّل احوال علمی بخارا**

نخستین مقطع حیات دانش که تا آغاز جوانی او را در برمی‌گرفت، با محیط علمی و فرهنگی بخارا گره خورده است. شهرت مدارس بخارا سبب شده بود که طُلّابی از هند، کشمیر، روسیه و ترکستان شرقی و تاتارستان به آنجا بروند. گفته شده است که در آغاز قرن سیزده قمری تنها در مدارس بخارا سه‌هزار طلبه تلمّذ می‌کردند (اشپولر و دیگران، ۱۳۷۶: ۲۹؛ سید بلجوانی، ۱۳۸۴: ۲۷-۲۸). افرادی که به مدارس بخارا می‌آمدند، بیشتر در جست‌وجوی تحصیلات عالیه بودند؛ زیرا این شهر قبةالاسلام و قوت اسلام به شمار می‌آمد. البته احوال علمی این سرزمین به‌تدریج رو به تنزل نهاد و در یک روند تدریجی دروس پایه‌ای چون اصول فقه از جدول دروس خارج و حواشی جایگزین آن شد. طلاب حتی تاریخ سرزمین خودشان را هم نمی‌خواندند (عینی، ۱۳۶۲: ۱۶۴؛ Khalid, 2003: 2). صدرالدین عینی می‌گوید: این مدارس لانهٔ تعصب شده‌اند (عینی، ۱۳۸۱: ۴۸). او از قول

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

دانش، نظام آموزشی بخارا را این‌گونه توصیف کرده است که: «... جمع آمدن چند نادان، بی‌ادبانه و نفهمیده غوغا برداشتن و هر چندگاه طبق مویز و حلوا و جامه و تنگه که به ظلم و غضب از طالب علم فقیر بستانند و به استاد دهند و او به شادی و فرح در کیسه کند. استاد از بسیاری سخن کردن و حرف زدن دل‌مرده باشد... و در درون گنبدی فراخ در گرما و سرما مسجون باشد» (عینی، ۱۳۶۲: ۱۷۰).

آن‌گونه که منابع نقل کرده‌اند، تا میانهٔ قرن سیزده قمری مدرسان بخاری به منطقهٔ ولگا دعوت و طلاب جوان تاتار نیز برای ادامهٔ تحصیل به سمرقند و بخارا اعزام می‌شدند (بنیگسن و ویمبوش، ۱۳۷۸: ۱۲۰). همین سنت، شهاب‌الدین مرجانی (۱۲۳۳–۱۳۰۶ق) عالم مشهور تاتار را برای تحصیل و سپس تدریس به آنجا کشاند. تحت تأثیر فضایی که پیش از او توسط کورسَوی[1] (۱۱۹۰–۱۲۲۷ق) دیگر عالم تاتار در بخارا شکل گرفته بود، مرجانی ضمن انتقاد از شیوهٔ تعلیم و تربیت مدارس بخارا که مبتنی بر تکرار و از برکردن بود، بر کلامیّون تاخت و از لزوم گشایش باب اجتهاد فردی به منظور فائق آمدن بر انجماد فکری و پاسخگویی به مسائل جدید پیش‌آمده، سخن گفت (ر.ک. رئیس‌نیا، ۱۳۸۷: ۴–۵۱). البته علما نیز در برابر این تکاپوها خاموش نماندند و احتمالاً به دلیل بالا گرفتن کار، آنها در نهایت ناگزیر به امیر نیز متوسل شدند؛ به گونه‌ای که گفته شد حکم قتل کورسوی را از امیر گرفتند و مرجانی نیز با حکم تکفیر آنها، از بخارا متواری شد (همان). احمد دانش در تمام این سال‌ها در نقطهٔ ثقل این هیجانات یعنی در بخارا زندگی می‌کرد؛ به همین دلیل علاوه بر فهم رویکرد انتقادی این روشنفکران، به حقیقت وجود بحران و بی‌نظمی در جامعهٔ علمی و دینی بخارا نیز پی می‌برد.

**۲–۱–۲. ورود به عرصهٔ سیاسی بخارا؛ حضور در دربار امیرنصرالله و سفر به روسیه**

در دومین مقطع مهم حیات دانش، بُعد سیاسی غلبه یافت و او در محیط کاملاً متفاوتی قرار گرفت. امیری که او کاتب دربارش بود (امیر نصرالله)، به غدّاری و خون‌خواری شهرت داشت و به همین دلیل نیز بخاراییان وی را امیر قصاب نامیده بودند. اگر امرا و سران سپاه اندکی اظهار نارضایتی می‌کردند، کشته یا تبعید می‌شدند و اموالشان مصادره

۱ وی از پیشاهنگان اصلاحگری دینی در بین تاتارهای قازان و فارغ‌التحصیل مدرسهٔ بخارا بود (رئیس‌نیا، ۱۳۸۷: ۹–۴۸).

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

می‌شد (ر.ک. غفوراُف، ۱۹۹۷: ۹۱۰). در ایام او رفت‌وآمد نظامیان روس در مرزهای ماوراءالنهر شدت یافت، اما تا پایان حیاتش روس‌ها از سیردریا عبور نکردند و او را در تمام ماوراءالنهر قاهر و غالب می‌دانستند (دانش، ۱۹۶۰: ۵۲). دانش پس از مأموریت نخست به روسیه (۱۲۷۴ق/۱۸۵۷م)، با مشاهدهٔ بی‌واسطهٔ نحوهٔ سیاست‌ورزی درباریان، ناخودآگاه حکومت‌داری امیر و امپراتور را در ذهن مقایسه کرد. این تجربهٔ بسیار متفاوت نقطهٔ عطف برجسته در فرایند شکل‌گیری اندیشهٔ سیاسی دانش شد. تضاد (نه صرفاً تفاوت) میان دنیای زیستهٔ او با این دنیا، او را متحیر ساخت و به تعبیر مصحح کتاب *نوادر الوقایع* «چشم او گشاده و پر نور و عقل او بال و پردار می‌گردد» (دانش، ۱۹۸۸: ۱۵). او حال خود را در مجلس دربار امپراتور این‌گونه توصیف کرده است که: «سراسیمه به عقب می‌نگریستم، عجالةالوقت به ترس و لرز پا پیشتر می‌بردم و به دهان و زبان اشاره می‌دادم که ما بی‌زبانان و از صحرا رسیدگان و به رسوم و اصول شهری شما نادانان، معذورمان دارید» (همان، ۱۶).

اندکی پس از بازگشت او، تخت بخارا به امیر مظفر رسید. لشکرکشی‌های او به خوقند، حتی به هنگام محاصرهٔ تاشکند (که بخشی از خان‌نشین خوقند بود) توسط روسیه، همچنان برقرار بود. برخی از امرا پیشنهاد کردند که در این شرایط امیر به تاشکند برود، اما او نپذیرفت و خوقند را تصرف کرد. در همین سفر خوقند، دانش نیز با اردوی سلطانی همراه و شاهد عینی بسیاری از حوادث بود. لذا با انتقاد از امیر، در بیان حجت او در عدم دفاع از تاشکند گفت که او (امیر) معتقد بود آنکه در تاشکند غلبه یافته، نوکری از ارتش روسیه است. برای من مایهٔ ننگ است که با یک نوکر طرف شوم. اگر بخواهم با روس‌ها درگیر شوم، یک‌راست به سمت مسکو می‌روم (دانش، ۱۹۶۰: ۴۰). امیر در آستانهٔ حملهٔ روسیه، سرکرده‌ای بی‌کفایت بر سپاهیان گمارد و حقوق آنها را نیز به دلیل مشکلات مالی کسر کرد. وزیر نیز که امور مالی دولت را رتق و فتق می‌کرد، هوشمندی و کفایت لازم را نداشت. او امور مملکت را حتی به اطلاع امیر نیز نمی‌رساند و یا شاید جرئت این کار را نداشت. این‌گونه بود که امور مملکت اختلال کلی یافت و امنیت و آرامش رخت بربست (همان، ۴۶-۵۰).

خراج‌گزار شدن بخارا در ایام این امیر، بر ابعاد بحران افزود و در همین ایام دو سفر

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

دیگر دانش به روسیه صورت پذیرفت. فضای حاکم بر روسیه در نیمهٔ دوم قرن سیزده تأثیر عمیقی بر او گذاشت. حضور اندیشه‌ورانی مانند هرزن،[1] بلینسکی،[2] چرنیشفسکی[3] و تلاش آنها در راه پاره کردن زنجیرهای سنتی نظام فرمانروایی خودکامه تزاران روس، تشویق و تحریک آزادی‌خواهان برای کشتن بلندمرتبگان نظام تزاری و پشتیبانان آنان – که در فرجام آن در سال ۱۲۹۹ امپراتور وقت (الکساندر دوم) را کشتند – (حائری، ۱۳۷۴: ۲۴۱) و همچنین محاکمهٔ یکی از روشنفکران روسی در دادگاه، همه و همه به‌طور طبیعی زمینهٔ قیاس وتفکر دربارهٔ دور بودن کشورش از همهٔ آن چگونگی‌ها را فراهم ساخت و خود به خود نادانی کشور و مردمش را محکوم می‌کرد. در پس این تحیّر، حسرت به سراغ او آمد و فهمی را که از بحران موجود در امارت داشت، این‌گونه به تصویر کشید که: «سرزمین ما از همهٔ عالم به دور مانده و در گوشهٔ فقر و گدایی مسکن دارد و حتی از وزیدن باد معرفت به بیم و هراس می‌افتد. در واکنش به این دریافت، این سؤال مطرح می‌شود که سبب چیست که همهٔ دانش و فرهنگ مخصوص حاکمان فرنگ شده است؟ علت چیست که همهٔ دانایان و ماگرنگ و دنگ[4]؟» (دانش، ۱۹۸۸: ۱۶).

**۳-۱-۲. اشغال نظامی ماوراءالنهر و خراج‌گزار شدن بخارا**

سومین نقطهٔ عطف در فرایند شکل‌گیری اندیشهٔ دانش به لحاظ زمانی با نقطهٔ پیشین تقریباً هم‌پوشانی دارد. استیلای روس‌ها بر تاشکند اندک‌زمانی بعد از فوت امیر نصرالله به وقوع پیوست. در راستای تلاش برای ممانعت از پیشروی روس‌ها در خاک امارت، حکومت با افزایش خراج، به ساخت بارویی مستحکم مبادرت ورزید و سپاهیان را درمرز مستقر ساخت (دانش، ۱۹۶۰: ۵۰، ۵۸)، اما روس‌ها به راحتی توانستند ارتش بخارا را درهم کوبند. نابرابری دو سپاه او را به فکر انداخت و همان سؤال مشهور عباس‌میرزا را پرسید که منبع قدرت آنها کجاست؟ سبب به آسانی غلبه کردن روس چیست؟ و چرا سپاهیان بخاری با همهٔ جانفشانی‌هایشان نتوانستند در برابر نظامیان روس تاب بیاورند؟ قوت مادی آنها، هم او را به ترس می‌انداخت و هم به خود جلب می‌کرد (همان). در این نقطه،

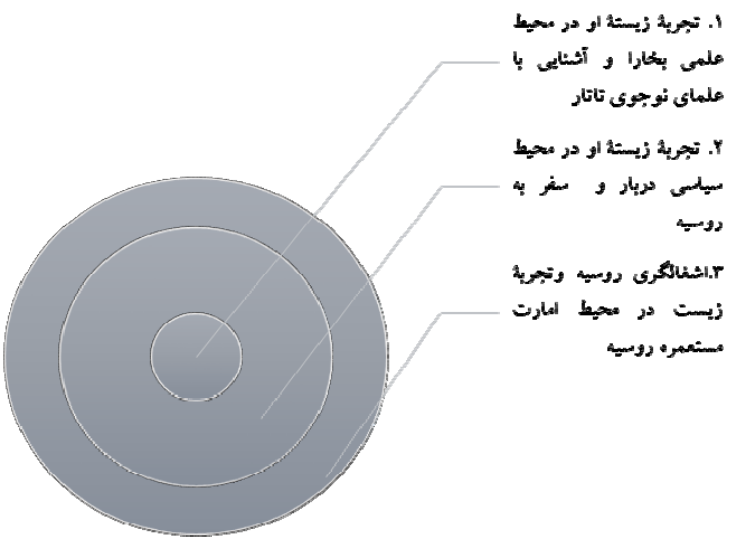
1 Herzen
2 Belinskii
3 Chernyshevskii

۴ احتمالاً منظور نادان و جاهل است.

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

زیست او در یک جامعهٔ مستعمره آغاز شد و با همهٔ تجاربی که او را به دنیای خارج از وطن پیوند می‌داد، به دنبال یافتن ریشه‌های بحران در جامعهٔ خود بود.




**سطوح مشاهدهٔ بحران**

**۲-۲. تشخیص درد**

منطق مشاهده حکم می‌کند که وقتی نظریه‌پردازی شرایطی را نامنظم تشخیص داد، زمینهٔ مشاهده را نیز بررسی کند. لذا در این مرحله این سؤال مطرح می‌شود که اگر اوضاع نامرتب است، دلایل آن چیست؟ (اسپریگنز، ۱۳۷۷، ۸۰). در بازشناسی عواملی که از نظر دانش علل بنیادین بحران (عقب‌افتادگی حیرت‌انگیز و انحطاط جامعهٔ بخارا) بودند، چندین عامل برجستگی بیشتری یافته و درون‌مایهٔ پرتکرار بیشتر آثار و گفتار او در سه دههٔ پایانی حیاتش شده است. این عوامل عبارت است از:

**۱-۲-۲. پایین بودن درجهٔ مدنیّت**

یکی از کلیدی‌ترین پاسخ‌هایی که اندیشمندان اسلامی به سؤال «چرا انحطاط؟» داده‌اند، ضعف دانش و نبود کارشناسی و عقب ماندن از قافلهٔ علوم جهانی بود. احمد دانش در گام نخست، علت بی‌نظمی و مشکل را در همین امر می‌دید و به همین دلیل گفته است: «مسئله

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]
[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

در این است که یراق آنها دیگر و تشکیلات عسگری آنها به گونه‌ای دیگر است. سبب در بلند بودن درجهٔ مدنی و تأمینات مادی آنهاست» (دانش، ۱۹۸۸: ۲۶). او تفاوت را در داشتن طلب برای کسب دانش توسط فرنگیان و نداشتن آن از جانب مسلمانان می‌دانست (Рачьов, 1959: 192)؛ لذا به سرعت به این جمع‌بندی رسید که باید از همان دانش و کارشناسی علیه آنها بهره برد. این بدان معناست که دانش برخلاف بسیاری از علمای زمان خود، در تردید پذیرش و یا عدم پذیرش برتری غیرمسلمانان عمر نمی‌گذراند. او از ایام نوجوانی می‌دید که در امارت صغیر و کبیر اهل علم و هنر را دشمن می‌دارند (دانش، همان، ۵۳)، اما در روسیه اصناف مردان دانشور با هر علم، دائم مجتمع‌اند و در صلاح ملک و دولت رأی و مشورت می‌کنند. او می‌دید که روس‌ها قصد آبادی دنیا دارند و برای بهبود حیات خلق می‌کوشند و آرزو می‌کرد که در دیار خود نیز مثل اینها را ببیند (همو، ۱۶). او برای آنکه هموطنانش را در این تحلیل همراه سازد، به صورت مفصل در کتاب خود دربارهٔ توفیقات عقل و خرد انسانی در جهان و از جمله روسیه سخن گفت. هدف وی آن بود که با ارائهٔ این تصویر خواننده را برانگیزاند و همان قیاسی که در ذهن او ایجاد شد، در مخاطبش (اعم از خاص و عام) نیز شکل گیرد تا شاید او نیز خواهان این ترقی شود و با این خواهش و میل در راه آن گام بردارد.

**۲-۲-۲. حکمرانان نالایق و کارداران بی‌کفایت**

گرچه دانش از نزدیک شاهد بی‌ترتیبی‌های دربار امیر بود و چنانچه از آثارش برمی‌آید از احوال حکمرانان ممالک دیگر نیز بی‌خبر نبود، اما بازدید میدانی از روسیه و طرز دولت‌داری آنها که بلاد اسلامی را متصرف شدند، موجب شد تا دیدگاه انتقادی‌اش درباره ساختار حکومت بخارا بروز کند و در دو سطح، شخص امیر و سایر دولتمردان را عامل بحران و درد بداند. دربارهٔ شخص اول و دوم امارت بی‌محابا می‌گفت: این فرمانروایان که حالا ما حضرات امیر و جناب وزیر می‌خوانیم «اولئک کالانعام بل هم اضلّ هستند، به دلیل احکام شرعیه مراتب عزل ایشان ظاهر می‌شود». او به عنوان یک فقیه حکم داده بود که اگر کسی از حکم این حضرات سرپیچی کند، یاغی و طاغی نخواهد بود. او می‌گفت: «به کثافت شاهان و امیران و دست بکاران نابکار، آثار مدنیت

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

قدیم و بزرگ ماوراءالنهر از بین رفته است» (دانش، ۱۹۸۸: ۱۶). به اعتقاد او از دست رفتن شهرهایی همچون تاشکند، به دلیل پریشانی و جنگ های داخلی خوانین و امیران ماوراءالنهری بود (همو، همان، ۵۳-۵۴).

البته دانش علت ناکارآمدی حکمرانان را نیز جست‌وجو می‌کرد. در گام نخست بر سلوک کلی آنها که قهر و غلبه بود، می‌اندیشید و می‌گفت اسلوب سلاطین ماوراءالنهر از نظم و نسق چنگیز است. در اصل، وضع این سبک فقط برای این بود که شکوه و هیبت چنگیز افزون شود ودافعه‌ای در ذهن و دل دشمنان او ایجاد کند (همان، ۱۷۷). در گام دیگر، علت ناکارآمدی را در عدم آموزش صحیح می‌دید و می‌گفت: «از آنجا که امرای این دیار از خردی مهذب و مودب نیستند، به فنون ادبی نرسیده، تاریخ نخوانده و نشنیده‌اند، بعد از آنکه صاحب امر و حکم شوند، انانیّت فرعونی در مخیلهٔ ایشان متمکن می‌شود. شرع و نقل را هم تابع حکم خود کنند، خود را به تشویش و خلق را در عذاب اندازند» (دانش، ۱۹۶۰: ۴۱-۴۲).

در سطح دوم، علاوه بر امیر، دیگر ارکان دولت را نیز علت ناکارآمدی می‌دید؛ زیرا علاوه بر طمع جاه و نان، بیشتر خادمان دربار به سبب خصلت بخل خود هیچ‌گاه صلاح ملک و اهل عقد و هنرپروران را نمی‌خواهند (همو، ۱۹۸۸: ۱۸۰، ۲۰۱). چگونگی انتخاب کارگزاران در روسیه او را مجذوب ساخته بود؛به همین دلیل آنگاه که از فرمانده لشکر سخن می‌گفت، تصویر وزیر جنگ روسیه را به خاطر می‌آورد که هنگام سفر به پترزبورگ با او روبه‌رو شده بود: «... من او را مریخی تصور می‌کردم که فرعون و نمرود را از خادمان خود می‌دانست» (همان، ۴۶).

**۳-۲-۲. علمای دین**

دانش از طبقهٔ علمای بخارا بودو حتی در برخی از سفرهایش به روسیه عنوان میرزا و امام را نیز داشت. با این همه از شیوهٔ برخورد سران مذهب با پیچیدگی‌های اجتماعی آن روزها سرسازگاری نداشت. مناظره‌های بی‌جهت و طولانی آنها دربارهٔ حرام یا حلال بودن چراغ‌های نفت‌سوز که به تازگی وارد بخارا شده بود، نمونه‌ای از رویکرد آنها نسبت به مسائل اجتماعی بود و این مواضع نمی‌توانست همدلی دانش را به همراه داشته باشد

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

(حائری، ۱۳۷۴: ۲۴۳). او که از همان نوجوانی عدم مطابقت فتاوا و سخن‌پردازی‌های علمای دین با باطن شریعت را دریافته و از ظاهر پرستی علما به تنگ آمده بود، ندا بلند کرد که: «شما میوه از تاک می‌خورید. دیگر غم ندارید اگر بیخ آن را کرم بزند و سرش را سرما» (دانش، ۱۹۸۸: ۲۶).

**۳-۲. آرمان‌شهر دانش؛ بازسازی جامعه‌ای خیالی با جایگاهی والا برای مردم**

از دیدگاه اسپریگنز اگر شخصی اوضاع سیاسی را که در آن زندگی می‌کند، به نحوی نامنظم تشخیص دهد، معنی‌اش این است که اوضاع منظمی می‌تواند به وجود آید. متفکر در این مرحله الگوی جامعهٔ خوب را در ذهن خود مجسم می‌کند. بازسازی نظریه‌پرداز، طرح جامعه‌ای است که باید باشد. تصور آنچه که باید باشد، سویهٔ آرمان‌شهری اندیشهٔ سیاسی است (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۲۰).

فرایند و نقاط عطفی که پیشتر از آن سخن گفتیم، در نهایت موجب می‌شود که دانش پس از دریافت علل بحران، عالم جدیدی را بازسازی کند. مهم‌ترین ویژگی این آرمان‌شهر که به‌طور قطع اسلامی است، داشتن نقش برجسته هم‌ردیف با دولت‌های اروپایی در ایجاد تمدن و ترقی بشر است. ساختار سیاسی که دانش در آرمان‌شهر خود به تصویر می‌کشید، همچنان نظام پادشاهی و سررشتهٔ همهٔ امور در دستان یک سلطان عادل بود. الگویی که او در این باره پیش روی خود داشت ، امپراتوری روسیه بود زیرا در تمدن، نظم و ترقی هزار درجه بالاتر از مملکت‌داری امیر بخارا بود. البته آنچه که اندیشهٔ دانش را در این ساحت برجسته می‌ساخت، توجه به جایگاه والای مردم و رعایا در این نظام بود؛ زیرا در نظام خیالی او، پادشاه در رأس هرم قدرت از آن حیث قرار دارد که مسئول‌ترین فرد است. اوخادم خلق و نفقه‌خور (البته به قدر ضرورت) از خزانهٔ رعیت است. این تصویر با «هست‌ها» یعنی حقیقت حکومت امیری بخارا که تمام اهالی آن هم در کنار دیگر دارایی‌های امارت، جزء مایملک شخصی امیر به حساب می‌آمدند، از بایدهای انقلابی است (عینی، ۱۳۶۲: ۶۶۸). البته دانش همچنان پادشاه را سایهٔ خدا می‌دانست و در تحلیل این صفت چنین گفته است که: عادت سایه آن است که از صاحب سایه تبعیت کند. پس همچنان‌که خداوند بر احوال بندگان اطلاع دارد، پادشاه نیز باید از احوال رعایا مطلع باشد

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

و همچنان‌که خداوند هر یک از بندگان را به وسیله‌ای روزی می‌دهد، پادشاه نیز باید روزی رعایا را از طریق اعطای منصب و اجرای خدمتی که لایق هر یک باشد، مقرر کند (دانش، ۱۹۸۸: ۱۵۲).

در گام دوم، از آنجا که دانش مسئولیت ادارهٔ حکومت را بسیار سنگین می‌شمرد، با تأکید بر اصول نوین و تغییر در دولت‌داری، جامعه‌ای را به تصویر می‌کشید که پادشاه مردمان زیرک در هر طبقه را جمع و دارالمشورت تعیین می‌کند و سپس یک رئیس دانا با مواجب بر آن مقرر می‌کند تا طبقات مردم در آن گردآیند و در امور ولایت مشورت کنند (همان، ۱۵۳).

تأکید بر جایگاه مردم و ترقی احوال زندگی آنها دانش را بر آن داشت که در اندرزنامهٔ خود پادشاه را با دقت و جزئیات بیشتری با وظایفش نسبت به آنها آگاه کند. پادشاه وظیفهٔ قطع خصومت در میان آنها و دریافت زکات و مالیات از روی انصاف و ایمن کردن بازارشان را دارد. علاوه بر این، از حقوق رعیت بر سلطان آن است که نسبت به همهٔ مسلمانان به‌ویژه مساکین متواضع باشد و به دلیل ولایت و سلطنتی که دارد بر هیچ کس اظهار کبر نکند (همان، ۱۵۷). پادشاه عادلی که دانش از آن سخن می‌گفت، فیض عدل و احسان خود را بر جمیع رعایا می‌گستراند؛ زیرا او سایهٔ حق است. رحمت خداوند شامل مؤمن و کافر است، پس احسان پادشاه نیز باید به نیک و بد تعلق گیرد. برای حفظ آرامش خلق، پادشاه باید همیشه از احوال دشمنان آگاهی یابد و نگذارد که دشمن از او خبردار شود. هنگام رخ دادن جنگ، صلح را پیشه و همیشه با دشمنان مدارا کند (همان، ۱۵۲)؛ زیرا در آشوب جنگ، توده‌های مردم بیشترین آسیب را می‌بینند.

دانش همهٔ عمران و آبادانی و شکوه روسیه را برای مردم خود آرزو می‌کرد. در همین راستا، در حکومت آرمانی او هر جا که رباط و پل حاجت باشد یا راه از سیل و باران خراب شده، در تعمیر آنها به قدر امکان می‌کوشند تا آیندگان و روندگان در آسایش باشند (همان، ۱۶۵).

به نظر می‌رسد در یک جمع‌بندی، درون‌مایهٔ این آرمان‌شهر را باید «ترقی و آسایش خلق از طریق پادشاه عادلی دانست که خادم خلق است و هرگونه شکوهی را برای آنها می‌خواهد».[۱]

۱ غفورأف دربارهٔ آرای دانش گفته است روح تمام گفته‌های او را محبت نسبت به مردم و توجه به خوشبختی آنها فراگرفته است (غفورأف، ۱۹۹۷: ۱۱۲۸)

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

**۴-۲. راه درمان**

در این مرحله متفکر سیاسی وضعیت مطلوب را تجویز می‌کند. راه حلی که او ارائه می‌دهد به این معناست که اگر چنین شود، مشکلات حل می‌شوند. بنابراین نکتهٔ اصلی در راه درمان، بحث «هست» و «باید» است. «هست» همان توصیف جهان است و «باید» یعنی آنچه که درست و بهتر است باشد، اما نیست. در اندیشهٔ سیاسی«باید» شاخص وضعیتی مطلوب است که جایگزین وضع موجود می‌شود (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۱۵۳-۱۶۱).

از اندیشهٔ اسپریگنز این‌گونه برمی‌آید که مراحل ۳ و ۴ در جستار روشی او (یعنی شناخت آرمان‌شهر و بحث راه حل) هر دو به بایدها نظر دارند. نکتهٔ بسیار مهمی که مرحلهٔ سوم را از چهارم جدا می‌سازد، بحث واقع‌گرایی متفکر است. به این معنا که او باید در بخش حاضر به بایدهایی بپردازد که در جامعهٔ او امکان تحقق دارد.

شناخت دانش از جامعه‌اش او را به این باور می‌رساند که ناگزیر است دنیای آرمانی را که مطلوب اوست رها کند و بایدهای حداقلی را به جامعه و حکومت پیشنهاد دهد. خود او این‌گونه نقل کرده است که پیش از تصنیف *نوادرالوقایع* چند بار به امیر و فرزندش عبدالاحدخان، از راه خیرخواهی و عاقبت‌اندیشی قبایح کارها و بیهودگی کارداران را با دلیل و به تفصیل گفت، اما نتیجه‌اش فقط استهزاء بود. نگارش کتاب *نوادر الوقایع* در همین ایام آغاز شد - حدود ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۰ق- (دانش، ۱۹۸۸: ۱۵). این اثر که به نوعی از الگوی نصیحت‌نامه‌ها پیروی می‌کند، همچون همهٔ آنها زمینهٔ ظهورش بحران-های سیاسی و اجتماعی و انگیزهٔ اصلی نویسندهٔ آن نیز همچون عموم اندرزنامه‌نویسان نقد و هشدار و تربیت حکمران از طریق برانگیختن نوعی نگرانی و حدّت بخشیدن به آن بوده است (منوچهری، ۱۳۹۷: ۲۸). بر همین اساس، او نیز گفته است: «غرض از تحریر، به دست آوردن سررشتهٔ امر و یافتن نوک کلاوهٔ حکم است» (دانش، ۱۹۸۸: ۲۱۱).

**۱-۴-۲. ساحت‌های اصلاحات پیشنهادی دانش**

**۱-۱-۴-۲. ارکان حکومت**

به‌طور قطع دانش جزء اندیشمندانی است که آغاز فرایند اصلاح را از هرم قدرت و دربار امیر مؤثر می‌دانست. درکی که اواز نظام اندیشه‌ای امیر داشت، موجب شد تنها از

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

او بخواهد وجود بی‌نظمی و نیاز به اصلاح را بپذیرد و معتقد بود که: «همین یک برای برپایی زندگی نوین در بخارا کافی است» (غفورأف، ۱۹۹۷: ۱۱۲۸). از آنجا که باور داشت امیر محدود کردن قدرت خود را به هیچ روی برنمی‌تابد، برای رام شدن قدرت و افزایش اقبال او به اندرزها، اصلاح نهاد وزارت را پیشنهاد کرد. گرچه قوشبیگی در امارت مقام وزیر اعظم را داشت، اما عموم علما در کسوت قاضی کلان و مراتب ذیل او و شیخ‌الاسلام و طبقات خواجگان و سادات، مداخلهٔ تام در این نهاد داشتند. لذا دانش چنین پیشنهاد کرد که همهٔ امور مالی امارت را به نهاد مستقل وزارت بسپارد و بر آن دو وزیر کاردان بگمارد تایکی درآمد کشور را تحلیل و دیگری خرج آن را نظارت کند (دانش، ۱۹۸۸: ۱۳۰). پیشنهاد عمومی او دربارهٔ صاحب‌منصبان این بود که با توجه به اینکه بیشتر آنها به علت خصلت بخل خود هیچ‌گاه صلاح ملک را نمی‌خواهند، لازم نیست که این گروه دائم در دربار مقیم باشند (همان، ۲۰۱). همچنین افرادی که انتخاب می‌شوند، باید نمایندگان کسب و پیشه‌های گوناگون باشند و آداب آنها سنجیده شده باشد (همان، ۲۱۲). افراد با عقل و دانش کافی می‌توانند درد جامعه را به پادشاه برسانند، مصلحت دهند و راه نجات جویند.

آرزوی او این بود که شاید امیر یا وزیر یا قاضی کلان یا دیگر کارداران روزی متنبه شوند و بر سر انصاف آیند. برخی بدعت‌های خانمان‌سوز را برطرف کنند و مسائل شرعی را از روی شرع و امورات حکومتی را از روی عدالت به اجرا درآورند؛ شاید رخنه‌های دین مسدودو ویرانی‌های ملک مرمت شود (صدر ضیاء، ۱۳۷۷: ۱۶۹).

#### ۲-۱-۴-۲. *دانش و مدنیت جدید*

یکی از عیان‌ترین موضوعات در آرای دانش این است که او روسیه را به عنوان الگو پذیرفته بود و هیچ شبهه‌ای در این رویکرد خود نداشت. البته منظور از این پذیرش تقلید نیست، بلکه او امپراتوری را به عنوان منبع مهمی از دانش و ابزارهایی می‌دید که می‌توان به کمک آن جامعهٔ بخارا را بازسازی کرد و از تهدید نابودی نجات داد (Becker, 2004: 159). او همچون عباس‌میرزا ترقی و قدرت مملکت را تنها از طریق تقویت قوای نظامی نمی‌دانست (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۶: ۸۵)، اما تأکید بسیاری بر بازسازی ارتش داشت؛ زیرا در

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

پیش‌آمد شرایط حاضر (مستعمره شدن بخارا) نابسامانی این نهاد نقش تعیین کننده‌ای داشت. او می‌گفت یراق خود دشمن (یعنی علم و تکنیک آنها در امور نظامی) را بگیریم ودربرابر خودشان به کار گیریم (Рачьов, 1959: 206).

به اعتقاد دانش، فرارود باید حرکت مدرن خود را با اقتدا به روسیه آغاز می‌کرد (ibid, 159). گویا وی در همین راستا مردم بخارا را به آموختن زبان روسی فرا می‌خواند تا از آن رهگذر با فرهنگ اروپایی و علل پیشرفت اروپاییان آشنا شوند (حائری، ۱۳۸۷: ۴-۵). این میل دانش به فرنگ و کسب تمدن آنها، با فکر سنتی او به عنوان یک مسلمان مؤمن در دایرهٔ اندیشه‌های اسلامی باقی ماند (Рачьов, 1959: 192).

### ۳-۱-۴-۲. *توده‌های مردم*

به‌طور معمول دانش در شرح بحران، به درون قلمرو امارت نظر داشت، اما گاهی نیز دایرهٔ نگاهش را وسیع‌تر می‌کرد و سرزمین‌های اسلامی را مورد توجه قرار می‌داد. در سطحی از آسیب‌شناسی، او نه حاکمان بلکه توده‌های مسلمان را دخیل می‌دانست و می‌گفت: اغواهای شیطانی و کینه‌های نفسانی از حسد و عجب و کبر و بی‌مروتی در میان مسلمانان بیشتر از کفار و مشرکان رواج دارد. همین احوال موجب شده است که دولت‌های ابرقدرت، مرتب این یا آن کشور مسلمان را تحت فشار قرار دهند و غصب و ضبط کنند و مردمش را آزار دهند و دارایی آنها را به یغما ببرند. با هر بهانه و وسیله به کشوری مسلمان لشکر می‌کشند و بیشتر کشورهای مسلمان حتی صدا بلند نمی‌کنند، چه رسد به برخاستن و هدایت یکدیگر؛ به همین دلیل در سال‌های اخیر این تاخت و تازها بیشتر شده و به مسلمانان برچسب‌های بافتهٔ خویش را می‌زنند. در وقوع وقایع و حوادث گوناگون مسلمانان را گنهکار می‌شمارند و غرض‌ورزانه دین مبین اسلام را دین افراطی قلمداد می‌کنند. او درحالی‌که از روسیهٔ متجاوز اظهار انزجار می‌کرد، با اطلاق عنوان «روسیهٔ رو سیه» (صدر ضیاء، ۱۳۸۲: ۵۲) موضع صریحی علیه استعمارگران می‌گرفت.

دانش علاوه بر نقد اعتقاد تقلیدی و عدم پیروی از عقل (صدر ضیاء، ۱۳۷۷: ۳۱)، جامعهٔ مستعمره را آبستن مخاطرات اعتقادی برای مردم می‌دانست و معتقد بود که می‌توان با اصلاح احکام دینی، سازگاری بیشتری میان اسلام و شرایط زندگی مردم ایجاد کرد (و

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

از قِبَل همین متهم به کفر شده بود). او دربارهٔ علت تألیف کتاب *معیار التدین* گفته است: زمانه‌ای که او زندگی کرده است، فِرَق و ادیانی پیدا شده‌اند که به اوضاع داخلی جامعه آسیب جدی وارد کرده اند. از این رو، او تصمیم گرفت معیار دینداری در جامعهٔ جدید را به مردم گوشزد کند. مطلوب او این بود که: «هرکه خواهد در این رساله بنگرد و دیده و دانسته قدم در مسلک دینداری بگذارد و با این ضابطه کمال و نقص اعتقاد خویش را بفهمد و آنگاه از بدمذهبی و بی‌تدینی احتراز کند» (دانش، ۲۰۱۰: ۲۵).

البته مشکلی که در جامعهٔ بخارا وجود داشت این بود که نوشته‌های احمد دانش نمی‌توانست در توده‌های مردم تأثیر داشته باشد؛ زیرا علاوه بر هژمونیک بودن گفتمان علمای سنتی و ضدیّت آنها با او، به دلیل نبود چاپخانه، این آثار به صورت گسترده در اختیار عموم قرار نمی‌گرفت. به قول «ملا امان» که از دوستان روشنفکر صدرالدین عینی بود: «از این حادثه چه فایده که نویسی و نویسی و آن نوشته‌ها را تنها پنج کس، ده کس و نهایت پانزده کس از دوستان نزدیک خوانند و آن کاغذ پارچه‌ها در گوشه‌ای می‌افتد و در آخر خوراک موشان می‌شود» (عینی، ۱۳۶۲: ۵۹۵).

## نتیجه‌گیری

در تفصیلی که گذشت با نقبی به حیات اجتماعی و سیاسی احمد دانش، شالوده‌ها و فرایند قوام‌یابی تفکر سیاسی او را بررسی کردیم. توماس اسپریگنز معتقد است برای فهم تفکر سیاسی و منطق عملی یک اندیشمند، باید فرایندپژوهی کرد. به این معنا که با تعریف مراحلی در طی حیات او و یافتن پاسخ آنها، دریافت که چگونه این اندیشه در او بارور شده و ماحصل یافته است. در این فرایند چنین یافتیم که زیست‌بوم ناآرام و پرتنش دانش (بخارای سدهٔ سیزده قمری) سه مقطع و تجربهٔ مهم را در برمی‌گرفت که طی آن در نهایت او بحران را در جامعهٔ خود دیده و باور کرده بود: مرحلهٔ نخست، فعالیت اندیشمندان تاتار در محیط علمی و آموزشی بخارا و آشنایی با نقدهای جدی آنها؛ مقطع دوم، حضور در دربار و درگیری نزدیک با ترتیبات ادارهٔ امارت و همراه شدن با هیئت اعزامی به روسیه؛ مقطع سوم، مستعمره شدن امارت بخارا و سفر دوم و سوم به قلمرو امپراتوری روسیه.

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

طی این فرایند، او انحطاط و بحران راه یافته به وطنش را با همهٔ ابعادش درک کرده بود و در جایگاه یک منتقد قرار گرفت. در گام دوم (تشخیص درد)، علت این انحطاط و بحران را در پایین بودن درجهٔ مدنیت، دولتمردان بی‌کفایت و عالمان دین می‌دید. این دو تصویر موجب شده بود تا او یک دنیای آرمانی را در آثار خود آرزو کند (تصویر دنیای خیالی؛ گام سوم در منطق عملی اسپریگنز)؛ دنیایی که ساختار سیاسی آن بر نظام پادشاهی عدالت‌محور استوار است و مردم در آن جایگاه والایی دارند. البته حقیقتی که در آرمان‌شهر به تصویر کشیده می‌شود، نسبتی با واقعیت موجود ندارد؛ لذا دانش را که متفکری به شدت واقع‌گراست، به ارائهٔ راهکاری متفاوت از تصویر خیالی‌اش سوق می‌دهد (راه درمان؛ مرحلهٔ چهارم در جستار روشی اسپریگنز). او که براساس سنت ایرانی به نوشتن اندرزنامه روی آورده بود، از امیر درخواست کرد که برای حفظ امارت اصلاحات حداقلی را بپذیرد و جامعهٔ بخارا نیز برای کسب مدنیت و علوم جدید آماده شود. در نقطهٔ پایانی، امید او مردم بودند؛ به همین دلیل سعی داشت آنها را نیز مورد نقد قرار دهد. اینجا نقطهٔ تکامل اندیشهٔ سیاسی دانش است. درست در همین مقطع است که در قامت یک اندیشمند و متفکر، مرجع روشنفکران زمانه‌اش و الگویی برای جدیدیان پس از خود می شود. این گروه که آبشخورهای فکریشان از اندیشه‌های دانش سیراب گشته بود، جریان قدرتمندی را نیز در دههٔ بعد رهبری کردند. حاصل بسیار مهم این است که گرچه مجاری فکری دانش با غرب ارتباط یافته بود، اما اندیشهٔ سیاسی او بر بنیان آرمان‌های شرقی و اسلامی قوام گرفت و گرچه روسیه را به عنوان الگو پذیرفته بود، اما تمامی شاخصه‌های مطلوب حیات سیاسی و اجتماعی او کاملاً منطبق بر بخارای سنتی مسلمان بود. بنابراین در پاسخ به ابهام پژوهش، این نکته را باید بر مدعا بیافزاییم که تعلق دانش به عنوان یک اندیشمند سنتی مسلمان به زیست بومی در آستانهٔ انحطاط و برخورد تجربیاتش باتکاپوهای اندیشمندان تاتار، اشغالگری روس‌ها در ماوراءالنهر و شکوه سرزمین آنها، موجب شد تا بدون ساختارشکنی انقلاب‌گونه و تجاوز از چارچوب‌های اسلامی، اندیشهٔ سیاسی روشنفکرانهٔ خود را در قالب نصیحت‌نامه عرضه کند.

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

## منابع و مآخذ


- آتشین‌جان، بابک (۱۳۸۰)، «دانش بخارائی»، *دانشنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در آسیای میانه*، به سرپرستی حسن انوشه، ج۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی .
- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمهٔ فرهنگ رجائی، تهران: انتشارات آگاه.
- اشپولر، برتولد و دیگران (۱۳۷۶)، *آسیای میانه؛ مجموعه مقالات تاریخی*، ترجمهٔ کاوه بیات، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- بنیگسن، الکساندر و اندرس ویمبوش (۱۳۷۸)، *صوفیان و کمیسرها: تصوف در اتحاد شوروی*، ترجمهٔ افسانه منفرد، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۷)، *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- .....(۱۳۷۴)، *آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران*، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه فردوسی مشهد.
- دانش، احمد (۱۹۶۰)، *مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منغیتیه*، به تصحیح و کوشش عبدالغنی میرزایف، استالین آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.
- ..... (۱۹۸۸)، *نوادرالوقایع*، دوشنبه، نشر دانش (نسخهٔ سیریلیک).
- ..... (۲۰۱۰)، *معیارالتدین*، به کوشش علی قل دیوان قلوف و نصرت‌الله ذاکروف، دوشنبه: ارگرف(نسخهٔ سیریلیک).
- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۷)، *جنبش جدیدیه در تاتارستان*، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (زمستان ۱۳۸۶)، «عباس‌میرزا، نخستین معمار (بنای نظام جدیدی) در ایران معاصر»، *مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران*، دورهٔ ۵۸، ش۵، صص۷۹-۱۱۱.
- سید بلجوانی، محمدعلی‌بن محمد (۱۳۸۴)، *تاریخ نافع*، به کوشش احرار مختاروف، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- صدر ضیاء، شریف جان مخدوم (۱۳۸۲)، *روزنامه صدر ضیاء(وقایع‌نگاری تحولات سیاسی و اجتماعی بخارای شریف)*، تحقیق و پژوهش محمد جان شکوری بخارایی، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.
- ..... (۱۳۸۰)، *تذکار اشعار (شرح حال برخی از شاعران معاصر تاجیکستان و نمونه‌هایی از شعر آنان)*، به کوشش محمد جان شکوری بخارایی، به تصحیح سحاب‌الدین صدیق، تهران: سروش.
- ..... (۱۳۷۷)، *نوادر ضیائیه*، به کوشش میرزا شکورزاده، سروش: تهران.
- عینی، صدرالدین (۱۳۶۲)، *یادداشتها (دورهٔ کامل پنج جلدی)*، به کوشش علی‌اکبرسعیدی سیرجانی،


[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]

تهران: نشر آگاه.
- ..... (۱۳۸۱)، *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*، با مقدمهٔ کمال‌الدین صدرالدین‌زادهٔ عینی، تهران: سروش.
- ..... (۱۹۸۱)، *تاریخ امیران منغیتیه بخارا*، به کوشش کمال عینی، دوشنبه: عرفان(نسخه سیریلیک).
- غفوراُف، باباجان، (۱۹۹۷)، *تاجیکان*، دوشنبه: عرفان.
- فطرت، عبدالرئوف (۱۳۹۰)، *بیانات سیاح هندی*، تهران: نشر شهریاران.
- فرمهینی فراهانی، محمدحسین (۱۳۸۶)، *زمینهٔ پیدایش نوگرایی در قرن نوزدهم*، تهران: اوستا.
- مرشدلو، جواد (۱۳۹۴)، «روشنفکری»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۲۰، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- مسلمانیان قبادیانی، رحیم (۱۳۸۳)، *ستاره‌های بامیر*، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- معتمدنژاد، کاظم (۱۳۹۰)، *مطبوعات در آسیای مرکزی(تحولات روزنامه‌نگاری در دورهٔ تجددخواهی، اشتراک گرایی و استقلال‌جویی)*، تهران: نشر علم.
- منوچهری، عباس (۱۳۹۷)، *پارادایم نصیحت*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- Khalid, Adeeb (2003), *The Politics Of Muslim Cultural Reform, Jadidism In Central Asia*, University Of California Press.
- Becker, Seymour (2004), *Russians protectorates in Central Asia (Bukhara and Khiva 1865-1924)*, London and New York: Routledge Curzon.
- Рачьов, Зариф (1959), *Аз таърихи Афкори Чамъияти-сиёсии халки точик дар нимаи дуйуми асри XIX ва аввли асри XX*, нашриёт давлатии Точикистон, сталиноьод.

[ Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-03 ]

[ DOR: 20.1001.1.22286713.1399.12.45.7.7 ]